

امیر مؤمنان^(ع) و مؤلفه‌های فرهنگ «جاهلیت»، با تکیه بر

ترسیم نهج البلاغه

رضا مرادی سحر

کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

زهره اخوان مقدم

دانشیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، تهران، ایران

سید مجید نبوی

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۸)

چکیده

فرهنگ، مجموعه پیچیده‌ای شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و خلاصه، همه عادات، رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه، از اجتماع خود فرامی‌گیرد. در مفهوم‌شناسی جاهلیت در قرآن و نهج البلاغه، به تقابل جهل با عقل و حلم رهنمون می‌شویم. عقل مفهوم جامعی است که شامل علم و دانش، فهم و تعقل امور و عمل به اوامر الهی، حسنات و نیکی‌ها می‌شود. در مقابل، جهل صفت فضیلت‌سوزی است که علم و دانش، فهم و عمل به دستورهای الهی را یکسره نابود می‌کند. جاهلیت محدود به برهه‌ای از زمان نیست و به همین دلیل، قرآن آن را به «اولی» و «آخری» تقسیم نموده است. امیر مؤمنان^(ع) نکات متعددی را درباره ویژگی‌های عصر جاهلی فرموده‌اند که می‌توان آن‌ها را به دو محور کلی تقسیم نمود: نکاتی درباره فرهنگ دینی آن عصر، و نکاتی درباره فرهنگ اجتماعی آن. مقاله حاضر با روش تحلیلی-توصیفی هر یک از دو قسم فوق را با شش مؤلفه به بحث می‌نشیند.

واژگان کلیدی: امیرالمؤمنین^(ع)، نهج البلاغه، فرهنگ، جاهلیت، اجتماع، قرآن.

Email: allamehclass91.moradisahar@gmail.com (نویسنده مسئول)

Email: dr.zo.akhavan@gmail.com

E-mail: majidnabavi1366@gmail.com

مقدمه

جاهلیت غالباً به محدوده ۱۰۰-۲۰۰ سال قبل از بعثت پیامبر اسلام^(ص) گفته می‌شود (ر.ک؛ جواد علی، ۱۴۲۲ ق.، ج ۱: ۳۹) که در آن، مردم به انحرافات و بت‌پرستی، بدعت، خرافات، زنده‌به‌گور کردن دختران، جنگ و خونریزی دچار بودند. قرآن کلمه «جاهلیت» را برای اعراب به کار برده، آن‌ها را جاهل خوانده‌است، چون به مرور زمان حکومت الهی را به حکومت هوی و هوس انسانی مبدل نموده‌اند و از حکم مطلق خداوند تبعیت نموده، تعصب ورزیدند.

باید توجه داشت که بر اساس مفاهیم قرآنی و روایی، جاهلیت به دوره قبل از پیامبر و شبه جزیره عرب محدود نمی‌شود. جاهلیت مفهومی است مقابل معرفت خدا و پیروی کردن از سنت هدایت و پذیرش حاکمیت خداوند که می‌تواند در هر دوره و زمانی اتفاق بیفتد. در قرآن، ریشه جهل و مشتقات آن ۲۴ بار دیده می‌شود. گاهی جهل را درباره تمسخرکنندگان به کار برده‌است و می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (البقره/۶۷)، گاهی نیز کسانی را که حتی با نزول فرشتگان از آسمان و یا سخن گفتن مردگان با آنان ایمان نمی‌آورند، جاهل شمرده‌است و می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ (الأنعام/ ۱۱۱) و گاهی هم جهل را درباره بت پرستان ذکر می‌نماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (الأعراف/ ۱۹۹). آیات مزبور و مشابه آن‌ها بیانگر این است که از دیدگاه وحی این اعمال، اعمال جاهلی و در صورت گسترش در جامعه‌ای، جامعه جاهلی خوانده می‌شود.

قرآن کریم جاهلیت را با مفهومی که بیان شد، در طول زمان جاری می‌داند و می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَتَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ * ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ

اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ ﴿الرُّومُ / ۹-۱۰﴾؛ یعنی «آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند که عاقبت کار پیشینیان آنان (چون قوم عاد و ثمود)، چه شد؟ در صورتی که از این‌ها بسیار توان‌تر بودند و بیش از این‌ها در زمین کشتزار ساختند و کاخ و عمارت برافراشتند و پیامبران ایشان با آیات و معجزات برای (هدایت) آنان آمدند (لیکن چون نپذیرفتند، همه به کفر کفر هلاک شدند)؛ و خدا درباره آن‌ها هیچ ستم نکرد، بلکه آن‌ها خود در حق خویش ستم می‌کردند. سرانجام کار آنان که بسیار به اعمال زشت و کردار بد پرداختند، این شد که آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند (زیرا معصیت، دل را تاریک کند و چون بسیار شود، به ظلمت کفر انجامد)».

در بررسی فرهنگ جاهلیت، بیشتر به سیر تاریخی آن تا زمان پیامبر، کیفیت تعامل ایشان با این فرهنگ، فرموده‌ها و راهکارهای رسول خدا در مقابله با این فرهنگ توجه شده، اما سخنان امیر سخن، علی^(ع) نیز شایسته تأمل است. ایشان به‌زیبایی این فرهنگ را ترسیم و با آن مقابله فرموده‌اند و راهکارهایی را هم برای نجات از آن ارائه نموده‌اند که فهم و به‌کار بستن آن‌ها ضروری و نجات‌بخش است. امیر مؤمنان علی^(ع) در بیانات خود در نهج‌البلاغه، سیمای اهل جاهلیت را بررسی فرموده است؛ مثلاً در خطبه ۲۶ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا^(ص) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَآمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيحُونَ بَيْنَ حِجَارَةِ حُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمِّ تَشْرِبُونَ الْكَدِيرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْأَتَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ: خداوند محمد^(ص) را هشداردهنده جهانیان مبعوث فرمود تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشتید و در بدترین خانه زندگی می‌کردید، میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می‌بردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بردید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفسد و گناهان، شما را فراگرفته بود» (نهج‌البلاغه / خ ۲۶).

به طور کلی، جاهلیت از منظر امام هم درمقابل نادانی و هم در مقابل حلم قرار دارد.

۱. مبانی پژوهش

پیش از هر چیز لازم است محدوده معنایی واژه‌های موضوع مشخص گردد.

۱-۱. فرهنگ در لغت

کلمه «فرهنگ» از «فر» به معنای «بالا»، و «هنگ» از ریشه اوستایی «تنگا» به معنی «کشیدن و تعلیم و تربیت» است. کلمه فرهنگ کنایه از دانا شدن و خردمندی نیز هست (ر.ک؛ دهخدا: ذیل «فرهنگ»).

۲-۱. فرهنگ در اصطلاح

دانشمندان و پژوهشگران تعریف‌های گوناگون فراوانی از مفهوم اصطلاحی فرهنگ کرده‌اند که جامع و مانع به نظر نمی‌رسند؛ زیرا هر یک از تعریف‌های آن‌ها بخشی از فرهنگ را شامل می‌شود؛ مثلاً دایرةالمعارف روس فرهنگ را چنین معرفی می‌کند:

«فرهنگ، مجموعه‌ای از دستاوردهای جامعه در زمینه پیشرفت‌های مادی و معنوی است که از سوی جامعه استفاده می‌شود و شامل سنت‌های فرهنگی است. فرهنگ دو جهت مادی و معنوی دارد. مفهوم مادی آن، بیانگر سطح توانایی بشر در ارتباط با نیروهای طبیعت است و مفهوم معنوی آن شامل دستاوردهای جامعه در زمینه اخلاق و هنر است و تعریف‌های دیگر آن بسیار زیاد است که از باب اطلاع کلام از آوردن آن‌ها خودداری می‌کنیم. می‌توان گفت بهترین تعریف در ارتباط با اصطلاح فرهنگ، سخن تایلر، مردم‌شناس انگلیسی است که به سال ۱۸۷۱ میلادی در کتاب فرهنگ ابتدایی نگاشت. این تعریف تا حدودی جامع و مانع است. این دانشمند انگلیسی در تعریف اصطلاحی فرهنگ می‌گوید: فرهنگ، مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع،

فنون، اخلاق، قوانین، سنن و خلاصه، همه عادات، رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه، از اجتماع خود فرامی گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد» (روح الامینی، ۱۳۷۵: ۱۷).

۳-۱. جاهلیت در لغت

جاهلیت از ریشه «جهل» است. برخی آن را نقیض «علم» می دانند (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۲۰۹؛ فیومی، بی تا، ج ۲: ۱۱۳؛ جوهری، بی تا، ج ۴: ۱۶۳۳) که در مقابل علم و دانش می باشد (ر.ک؛ جواد علی، ۱۴۲۲ق.، ج ۱: ۳۷ و ۴۰). این معنا بیانگر علم نداشتن مردم جاهلیت و اهل علم نبودن آنهاست. برخی علاوه بر آنکه «جهل» را نقیض «علم» می دانند، نقیض «طمأنینه و آرامش» نیز دانسته اند (ر.ک؛ ابن فارس، بی تا، ج ۱: ۴۸۹). به عقیده جواد علی، جاهلیت به معنای «سفاهت، حماقت، خشم و تسلیم ناپذیری اسلام و احکام آن» است (جواد علی، ۱۴۲۲ق.، ج ۱: ۳۹). این تعریف جواد علی از دیگر تعریف‌ها دقیق تر به نظر می رسد.

۴-۱. جاهلیت در اصطلاح

جاهلیت به اوصافی می گویند که قبل از اسلام، اعراب واجد آن بودند (ر.ک؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۲۳). گاهی جاهلیت بر حالت نادانی و گاهی به صاحب نادانی اطلاق می گردد (ر.ک؛ دهخدا، ذیل «جاهلیت»).

از کاربرد واژه جاهلیت در قرآن و متون اسلامی می توان جاهلیت را به جاهلیت عام و جاهلیت خاص تقسیم نمود و منظور از جاهلیت خاص، همان دوران پیش از اسلام می باشد و مراد از جاهلیت عام شباهت فکری و فعلی افراد با دوران جاهلیت خاص می باشد.

۲. کاربرد جاهلیت در قرآن و نهج البلاغه

در این بخش به بررسی جاهلیت در قرآن و نهج البلاغه پرداخته می‌شود.

۲-۱. کاربرد جاهلیت در قرآن

جهل و مشتقات آن در قرآن در ۲۴ مورد به کار رفته است که عبارتند از: «الجاهل: ۱ بار»، «الجاهلون: ۲ بار»، «الجاهلین: ۶ بار»، «الجاهلیة: ۴ بار»، «بجاهل: ۴ بار»، «جاهلون: ۱ بار»، «جهولاً: ۱ بار»، «یجهلون: ۱ بار» و «تجهلون: ۴ بار».

در مقابل جهل، علم می‌باشد که به همراه مشتقاتش بیش از ۷۰۰ بار در قرآن آمده است.

آیات مشتمل بر واژه «جاهلیت»

□ آیه اول

کلمه «الجاهلیة» در قرآن چهار بار آمده است. اولین بار این واژه در سوره آل عمران به صورت وصفی برای نوعی از ظن به کار رفته است؛ گمانی که اولاً حق نیست و ثانیاً همچون گمان‌های جاهلیت است:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نَّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش به صورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد)، گروهی از شما را فراگرفت. اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب به چشمانشان نرفت). آن‌ها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره

خدا داشتند و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟! بگو: همه کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست! آن‌ها چیزی را در دل خود پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند. می گویند: اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در اینجا کشته نمی شدیم! بگو: اگر هم در خانه‌های خود بودید، آن‌هایی که کشته شدن بر آن‌ها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود بیرون می آمدند (و آن‌ها را به قتل می رساندند). و اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است ﴿آل عمران/ ۱۵۴﴾.

□ آیه دوم

این آیه درباره زنانی است که به آرایش، جلوه‌گری و خودنمایی می پردازند. قرآن کریم زنان پیامبر را از این کار زشت برحذر می دارد و می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید ﴿(الأحزاب/ ۳۳)﴾.

□ آیه سوم

در سوره فتح، کلمه «جاهلیت» وصفی برای چگونگی حمیت و تعصب کفار به کار برده شده است: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز داناست ﴿(الفتح/ ۲۶)﴾.

□ آیه چهارم

این آیه درباره کسانی است که حکم و قضاوتی را که مخالف حکم و قضاوت خداوند است، می‌پذیرند؛ لذا می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای آن مردمی که اهل یقین هستند، چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟ ﴿(المائدة / ۵۰)﴾.

با توجه به آیات قرآن، جاهلیت در اصطلاح را می‌توان بدین گونه تعریف کرد: «جاهلیت عبارت است از: ارزش‌ها، باورها، آداب و عادات نادرستی که در برابر آموزه‌های پیامبر اکرم^(ص) و دین اسلام قرار گرفت؛ مانند زنده به گور کردن دختران، برخی ازدواج‌های زشت (مثل ازدواج موقت)، جنگ‌ها و خونریزی‌های قبایل، جایگاه منحط زنان در جامعه، پیروی کورکورانه از پدران، تبرج و خودنمایی زنان و غیره.

۲-۲. کاربرد جاهلیت در نهج البلاغه

۲-۲-۱. ظن جاهلی

در نامه امام مؤمنان به مالک اشتر چنین آمده است: «فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ...: همانا بخل و رزق، بزدلی و آزمندی، اخلاقیات متفاوت و گوناگونی است که در بدگمانی به خدا جمع شده است» (نهج البلاغه / ن ۵۳).

در حدیثی از علی^(ع) آمده است: «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ: کسی که سوء ظن دارد، ایمان ندارد» (خوانساری، ۱۴۰۸ق، ج ۶: ۳۶۲).

۲-۲-۲. تعصب جاهلی

«اللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَأَ السَّنَانَ وَمَنَافِخَ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْتَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ذُلًّا عَنْ سِيَاقِهِ سُلْطًا فِي قِيَادِهِ أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَتَتَابَعَتْ الْقُرُونَ عَلَيْهِ وَكَبْرًا تَضَايَقَتْ

الصُّدُورُ بِهِ: آگاه باشید در سرکشی و ستم زیاده روی کردید، در زمین در دشمنی با خداوند فساد به راه انداختید، و آشکارا با بندگان خدا به نبرد پرداختید. خدا را خدا را از تکبر و خودپسندی، و از تفاخر جاهلی بر حذر باشید که جایگاه بغض و کینه، و نیز رشد و سوسه های شیطانی است که ملت های گذشته و امت های پیشین را فریب داده است، تا آنجا که در تاریکی های جهالت فرو رفتند، و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند، و به آسانی به همان جایی که شیطان می خواست کشانده شدند. کبر و خود پسندی چیزی است که قلب های متکبران را همانند کرده تا قرن ها به تضاد و خونریزی گذرانند، و سینه ها از کینه ها تنگی گرفت» (نهج البلاغه / خ ۲۳۴).

۲-۲-۳. شرایط جاهلی

«أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ اعْتِزَامِ مِنَ الْفِتَنِ وَ انْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَ الدُّنْيَا كَأَسْفَةِ النُّورِ ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ: بر مردم پیش از بعثت و پس از آن، پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملت ها طولانی، فتنه ها جدی، امور حیات از هم گسیخته، و آتش جنگ ها شعله ور بود. نور دنیا در کسوف، و دنیا با ظهور چهره فریبنده در حال خودنمایی بود» (همان / خ ۸۸).

۳. نهج البلاغه و جاهلیت

موارد متعددی در نهج البلاغه هست که امیر مؤمنان^(ع) به موضوعات مختلفی در باب عصر جاهلی اشاره فرموده اند. این نکات را می توان در دو محور کلی دسته بندی نمود: نکاتی درباره فرهنگ دینی آن عصر و نکاتی درباره فرهنگ اجتماعی آن ها. اینک در محور اول، به مؤلفه های جاهلیت در حوزه دین پرداخته می شود.

۱-۳. فرهنگ دینی جاهلیت

چنانچه گفته شد، فرمایش‌های امیرالمؤمنین^(ع) پیرامون بحث جاهلیت، به دو بخش عمده تقسیم می‌شود که اینک بخش اولین را بررسی می‌کنیم. در حوزه فرهنگ دینی عصر جاهلی، ایشان ۱۰ ویژگی را بیان می‌فرمایند که عبارتند از:

۱-۱-۳. شرک و بت پرستی

امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه، درباره پرستش خداوند یکتا در میان عرب جاهلی می‌فرماید: «وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْإِلْهَادَ مَعَهُ: خداوند پاک از میان فرزندان آدم پیغمبرانی برگزید و از ایشان به زبان وحی پیمان گرفت، در زمانی که بیشتر آفریدگان پیمان خدا را وارونه و به حق او نادان بودند و برای وی مانندها گرفته بودند» (همان/ خ ۱). در جایی دیگر می‌فرماید: «وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمئِذٍ مَلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُتَشَبِّهَةٌ وَطَرَاتِقٌ مُتَشَبِّهَةٌ - بَيْنَ مُشَبَّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَىٰ غَيْرِهِ: در آن زمان، ساکنان زمین هر یک جزء مذهبی متفرق و با خواست‌هایی پراکنده بودند و به راه‌های گوناگون می‌رفتند. گروهی خدا را همتای خلق دانسته، گروهی در نام او تصرف روا می‌داشتند، یا به غیر او می‌پیوستند» (همان/ خ ۱). گروهی از معطله خدا را قبول داشتند، ولی منکر معاد و رستاخیز بودند و می‌گفتند: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ: برای ما مثلی زد و خلقت خود را فراموش کرده بود﴾ (یس / ۷۸) (اما غیر معطله، گروه اندکی بودند که اعتقاد به خداوند داشتند و پارسایی و پرهیزکاری را پیشه خود نموده بودند و از انجام کارهای زشت و ناپسند خودداری می‌کردند؛ مانند عبدالمطلب و فرزندش عبدالله و فرزند دیگرش ابوطالب و قس بن ساعدة عامر بن الظرب العدوانی و بعضی دیگر (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱: ۱۱۸). قرآن کریم بیان می‌دارد که اعراب جاهلی به الله معتقد بودند، اما اعتقاد آن‌ها مطلق نبود، بلکه همراه با واسطه بوده است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: پس برای خدا هم‌تایانی قرار ندهید، در حالی که خود می‌دانید ﴿البقره / ۲۲﴾.

مسیحیان برای خدا فرزند (حضرت عیسی^ع) قائل بودند و علاوه بر مسیحیان، برخی اعراب جاهلی نیز به فرزند خدا اعتقاد داشتند: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا: و گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است﴾ (البقره / ۱۱۶). برخی هم اجنه را شریک خدا می‌دانستند که خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ: و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، با اینکه خدا آن‌ها را خلق کرده است و برای او، بی‌هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند﴾ (الأنعام / ۱۰۰). به علاوه، قرآن کریم یکی از خصوصیات عصر جاهلیت را بت پرستی می‌شمرد. خداوند در سوره اعراف، با یک سؤال انکاری اعتقاد آن‌ها را تخطئه نموده، در این زمینه می‌فرماید: ﴿أَيُّ شَرِكُونَ مَا لَنَا بِمَخْلُوقٍ شَيْئًا وَهُمْ يَخْلُقُونَ: آیا شریک خدا می‌سازند چیزهایی را که نمی‌توانند هیچ چیز بیافرینند و خود مخلوق هستند؟﴾ (الاعراف / ۱۹۱). همچنین، در سوره سبأ، با کمک نکته‌ای بلاغی، امر می‌کند، ولی امری که در واقع، برای تفهیم کار غلط به مخاطب است. آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ: بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! (آن‌ها هرگز گرهی از کار شما نمی‌کشایند؛ چرا که) آن‌ها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آن‌ها شریک هستند و نه یاور او (در آفرینش) بودند﴾ (سبأ / ۲۲). همچنین، امیرالمؤمنین^ع درباره بت پرستی جاهلیت می‌فرماید: «الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَاللَّاتُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ» (نهج البلاغه / خ ۲۶). تعبیر «منصوبه» گویا اشاره به این نکته است که آن‌ها، نه تنها از بت پرستی شرم نداشتند، بلکه به آن افتخار می‌کردند و در گوشه و کنار جامعه خود، بت‌ها را برپا داشته بودند (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۰). در خطبه ۱۴۷ نیز آمده است: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا^ص بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ

وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ: خداوند محمد^(ص) را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از پرستش بت‌ها به عبادت خویش دعوت کند و از اطاعت شیطان به اطاعت خود فرا خواند». در این خطبه، امیرالمؤمنین^(ع) یکی از مهم‌ترین علت‌های بعثت پیامبر را از بین بردن تمام بت‌ها و فرهنگ بت‌پرستی معرفی می‌نماید.

یادآوری می‌شود که اعتقاد به بت‌پرستی به دو شکل در جاهلیت پیدا می‌شد: گروهی بت‌ها را شفیعان خود می‌دانستند و گروهی دیگر بت‌ها را به همراه خدا می‌پرستیدند و بت‌ها را شریک خدا قرار می‌دادند (ر.ک؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۳). گفته شده که هر قبیله بت مخصوصی داشت؛ مثلاً قبیله دومة الجندل، بتِ وُد، قبیله همدان بت‌های یعوق، و قبیله هذیل بت سواع را می‌پرستیدند و برای این بت، حتی شتران را نحر کرده، خون آن‌ها را به اطراف بت برای تقدیس می‌پاشیدند (ر.ک؛ نقوی قاینی خراسانی، بی‌تا، ج ۱: ۴۵۹). برخی از بت‌ها مانند «منات» برای همه مورد احترام بود (ر.ک؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۹۴). اما برخی برای هر قبیله‌ای بتی با نام مخصوص معرفی کرده‌اند (ر.ک؛ ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴: ۳۰۰؛ خویی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۷۲). برخی تاریخ‌دانان ریشه بت‌پرستی را از جانب عمروبن لحي می‌دانند که بت هبل را به مکه آورد و آن را در کعبه قرار داد. بت هبل اولین بتی بود که در درون کعبه قرار داده شد (ر.ک؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۱: ۲۵۵). برای شرک و بت‌پرستی در جاهلیت دلایلی وجود داشت؛ دلایلی مثل: جهالت و نشناختن خدا (الحج/۷۴)، هواپرستی (الأنعام/۵۶)، تقلید کورکورانه (لقمان/۲۱)، و شخصیت‌پرستی و تبعیت از بزرگان گمراه (الأحزاب/۶۷).

۳-۱-۲. گرایش به «تشبیه» در اعتقاد به خدا

امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ بَيْنَ مُسَبِّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ: (خداوند پیامبر را زمانی فرستاد) که مردم روی زمین مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون و روش‌های متفاوت داشتند؛ عده‌ای

خدا را به پدیده‌ها تشبیه می‌کردند و گروهی نام‌های ارزشمند خدا را انکار می‌نمودند و به بت‌ها نسبت می‌دادند» (نهج البلاغه / خ ۱).

«تشبیه» مصدر باب تفعیل از ریشه «ش - ب - ه» در لغت، «مانند کردن چیزی به چیزی» (ابن منظور، بی تا، ج ۱۳: ۵۰۳) و در اصطلاح علم بیان مانند کردن چیزی به چیزی در صفتی و در اصطلاح متکلمان، مانند کردن خداوند به خلق و بیشتر به انسان است (ر. ک؛ شهرستانی، بی تا، ج ۱: ۹۳).

در شرح نهج البلاغه ابن میثم آمده است:

«از معنی کلام امام^(ع) که فرمود: "بَيْنَ مُشَبَّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ"، روشن می‌شود که از اصحاب ادیان گذشته، گروه‌هایی وجود داشتند که هر چند صانع و خالق را قبول داشتند، ولی ذهن آن‌ها خداوندی را قبول داشت که در نفس امر به مصنوعات خداوند و اشیائی که دارای جسمانیت و لوازم آن بودند، شباهت داشت» (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۷).

مشبهه همان مجسمه هستند؛ یعنی کسانی که الله را به مخلوقات تشبیه می‌کنند و برای او جسم، اعضا و جوارح ثابت می‌کنند (ر. ک؛ قزوینی الحایری، ۱۳۸۱، ج ۱: ۸۹).

شارحی دیگر می‌گوید:

«نهج البلاغه خود گوید: مشبهه کسانی بودند که خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کردند و از آن‌هاست حشویه که می‌گفتند: خداوند جسم است، امانه مانند جسمی که اجسام مادی دارند و مرکب از گوشت و خون است و برای او ملامسه، معانقه و مصافحه جایز است» (خویی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۷۳).

۳-۱-۳. الحاد در اسم‌های خداوند

امیرالمؤمنین^(ع) خصوصیت اعتقادی دیگر جاهلیت را الحاد در اسامی خداوند می‌داند (نهج البلاغه / خ ۱). الحاد، یعنی هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا

کند. منظور از الحاد در اسماء خداوند، تحریف الفاظ و مفاهیم اسامی خداست. درباره ملحدان گفته شده آنان کسانی هستند که صفاتی را به خداوند نسبت می‌دهند که لایق ساحت مقدس او نیست و بعد از این مرحله، او را منکر می‌شوند (ر.ک؛ حسینی شیرازی، بی تا، ج ۱: ۴۰). در *منهاج البراعه* آمده است: «اعراب جاهلی در اسماء الهی الحاد ورزیده، اسمایی را بر بت‌های خود می‌نهادند که همان اسم‌ها را برای خدا انتخاب می‌کردند و نیز اسم‌هایی را برای خدا انتخاب می‌کردند که لایق ربوبیت او نبود» (خویی، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۷۳).

۳-۱-۴. چگونگی قربانی در جاهلیت

امیرالمؤمنین^(ع) در *نهج البلاغه* می‌فرماید: «أُظْهِرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ وَقَمَعَ بِهِ الْبِدْعَ الْمَدْخُولَةَ وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ: با فرستادن پیامبر^(ص) شریعت‌های ناشناخته را شناساند و ریشه بدعت‌های راه‌یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود» (*نهج البلاغه* / خ ۱۶۱).

شارحان *نهج البلاغه*، یکی از بدعت‌های وارد شده در دین را در زمان جاهلیت، قربانی کردن می‌دانند (ر.ک؛ موسوی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۵۲؛ مغنیه، ۱۴۰۰ق، ج ۲: ۴۴۱؛ ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۳: ۲۹۱؛ خویی، ۱۳۵۸، ج ۹: ۴۰۸). اعراب برای بت‌ها، قربانی را می‌کشتند و برای تقرب به بت‌ها می‌بردند و احرام می‌بستند یا از احرام بیرون می‌آمدند و بیشتر عرب همین گروه هستند (ر.ک؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۵). دو بت «اساف» و «نائله» جایی بود که قربانی می‌کردند و شتر، گاو و گوسفند را آنجا می‌کشتند (ر.ک؛ همان، ج ۷: ۱۹۰). مردمان جاهلی کفش یا قلاده‌ای بر گردن حیوانات آماده شده برای قربانی حج می‌انداختند یا بر پوست و کوهان شتر جراحی ایجاد می‌کردند تا راهزنان در آن طمع نکنند و حرمت و قداست آن‌ها را رعایت کنند و مردم نیز بدانند که این حیوان برای قربانی حج است (ر.ک؛ جواد علی، ۱۴۲۲ق، ج ۶: ۳۸۸). عرب جاهلی با خون قربانی، بیت‌الله را بزرگ می‌داشت (ر.ک؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۶: ۴۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج

۱۱: ۲۸۵ و طوسی، بی تا، ج ۳: ۴۳۳) و خون قربانی را بر بت می ریخت (ر.ک؛ فراهیدی، بی تا، ج ۲: ۶۶-۶۵ و جوهری، بی تا، ج ۲: ۷۳۶).

۳-۱-۵. عبادات تحریف شده در عصر جاهلی

امیرمومنان^(ع) می فرماید: «أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَ دَعْوَةٍ مُتَلَفِّفِيَةٍ أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ وَ قَمَعَ بِهِ الْبِدْعَ الْمَدْخُولَةَ: با فرستادن پیامبر^(ص) شریعت های ناشناخته را شناساند و ریشه بدعت های راه یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد» (نهج البلاغه / خ ۱۶۱).

از جمله مصداق های بدعت در شریعت های الهی، می توان به نماز عرب جاهلی اشاره نمود: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً وَ تَصَدِيَةً: و نیست نمازشان نزد آن خانه، مگر صفیر و دست زدن﴾ (الأنفال/۳۵). ابن عباس می گوید:

«قریش با تن عریان خانه خدا را طواف می کردند، سوت می کشیدند و کف می زدند. طواف عریان از دیگر عبادت های دوره جاهلیت بود که از جمله اموری که علی^(ع) مأمور شد اعلان ممنوعیت آن را در موسم حج در کنار خانه خدا بکند، طواف نکردن افراد عریان بود: وَ لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا» (العروسی الحویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۷۹-۱۸۱ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۹۲).

تلبیه در اسلام گفتن، «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» بود، اما تلبیه در جاهلیت بدین صورت بود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ: خداوندا، شریکی برای تو نیست، مگر شریکی از بت ها که او برای تو تملک می کند» (ر.ک؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۲۸).

۳-۱-۶. بدعت ها و اعتقادات خرافی

بدعت از «بِدْع» به معنای «نوآوری و ایجاد کردن شیء»، بدون نمونه پیشین است. بدعت در دین، وضع حکمی برخلاف حکم صاحب شریعت (خدا) است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۱۰-۱۱۱؛ ابن منظور، بی تا، ج ۲: ۵۴ و ابن فارس، بی تا، ج ۱: ۲۰۹).

امیرالمؤمنین^(ع) درباره بدعت که شامل حلال کردن حرام‌ها و جابه‌جا کردن سنت‌هاست، در خطبه ۱۵۱ می‌فرماید: «وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ وَيَسْتَدِلُّونَ الْحَكِيمَ: در زمان جاهلیت، مردم حرام را حلال می‌شمردند و دانشمندان را تحقیر می‌کردند. درباره بدعت در شرح غررالحکم خوانساری آمده است: بدعت، چیزی را گویند که برخلاف شرع، کسی آن را شرعی قرار دهد؛ مثل اینکه حرامی را حلال، یا حلالی را حرام کند» (خوانساری، ۱۴۰۸ق.، ج ۶: ۲۱۰).

اعراب جاهلی برخی حیوانات حلال گوشت را حرام می‌دانستند. همچنین، سوار شدن بر آن‌ها را ممنوع می‌دانستند. کشتزارها را بر برخی ممنوع می‌کردند:

﴿وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بَزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ * وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ: و گفتند: این قسمت از چهارپایان و زراعت (که مخصوص بتهاست، برای همه) ممنوع است و جز کسانی که ما بخواهیم - به گمان آن‌ها - نباید از آن بخورند! و (این‌ها) چهارپایانی است که سوار شدن بر آن‌ها (بر ما) حرام شده است!؛ و (نیز) چهارپایانی (بود) که (هنگام ذبح)، نام خدا را بر آن نمی‌بردند و به خدا دروغ می‌بستند (و می‌گفتند: این احکام، همه از ناحیه اوست). به زودی (خدا) کیفر افتراهای آن‌ها را می‌دهد! * و گفتند: «آنچه (از بچه) در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست و بر همسران ما حرام است! اما اگر مرده باشد [= مرده متولد شود]، همگی در آن شریک هستند. به زودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آن‌ها را می‌دهد؛ (که) او حکیم و داناست ﴿(الأنعام/ ۱۳۸-۱۳۹)﴾.

در جاهلیت، نسبت به حیوانات، بدعت‌هایی را به وجود آورده بودند و احکام آن را به خدا نسبت می‌دادند: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: خداوند هیچ گونه «بحیره»، «سائبه»، «وصیله» و «حام» قرار نداده است [اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی است که در زمان

جاهلیت، استفاده از آن‌ها را به عللی حرام می‌دانستند و این بدعت، در اسلام ممنوع شد، [ولی کسانی که کافر شدند، بر خدا دروغ می‌بندند و بیشتر آن‌ها نمی‌فهمند! ﴿المائدة/۱۰۳﴾]. امیرالمؤمنین (ع) عوامل و انگیزه‌های بدعت‌های جاهلی را مواردی چون شیطان می‌داند: «أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ» (نهج البلاغه / خ ۲). همچنین، دنیاطلبی را علت به وجود آوردن بدعت‌های بسیار معاویه معرفی می‌کند:

«فَعَدَوْتَ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجُنْ يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَعَصَبْتَهُ أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي، وَالْبَغْءُ جَاهِلِيٌّ جَاهِلِيٌّ وَأَقَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ، فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَنَارِ الشَّيْطَانِ قِيَادَكَ، وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ فَهِيَ طَرِيقُنَا وَطَرِيقُكَ: أَيُّ مَعَاوِيَةَ: بِأَتْوِيلِ قُرْآنَ بِه طَلَبَ دُنْيَا بِرِدَاخْتِي وَبِه چيزی که دست و زبان من در آن جنایتی نداشت، متهم نمودی. تو و مردم شام آن دروغ را ساختید و به گردن من انداختید. دانایان، نادانان را به جنگ با من دعوت نمود و آن که قیام کرده و آن‌هایی را که نشسته و از جنگ کنار بودند، علیه من ترغیب کرد. بنابراین، تو درباره خودت از خدا بترس و مهارت را به دست شیطان مده و توجه به جهان آخرت کن که پایان کار من و تو آنجاست» (همان / ن ۵۵).

یکی دیگر از اعتقادات خرافی دوران جاهلیت، اعتقاد به تأثیر ستاره در زندگی مردم بود. امیرالمؤمنین (ع) هم که محور هدایت بود، از علم ستاره‌شناسی که مخالف قرآن نظر می‌دهد، نهی می‌کرد و این خرافه در میان مردم زمانه امیرالمؤمنین (ع) موجود بود. نقل شده که در یکی از جنگ‌های امیرالمؤمنین، زمانی که امام دستور حرکت به لشکرش داد، شخصی امام را به دلیل نامناسب بودن زمان حرکت بر اساس ستاره‌شناسی خرافی آن زمان، نهی کرد. ایشان در جواب فرمودند:

«أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَتُخَوَّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضَّرُّ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَاسْتَعْنَى عَنِ الِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْجُوبِ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ وَتَبَتَّغَى فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّقَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بَرَعِمَكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النِّفْعَ وَآمِنَ الضَّرُّ ثُمَّ أَقْبَلَ (ع) عَلَى النَّاسِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمْ

النُّجُومَ إِلَّا مَا يُهْتَدَىٰ بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكُهَّانَةِ وَالْمُنَجِّمِ كَالْكَاهِنِ وَالْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ: تو پنداشته‌ای ساعتی را می‌دانی که اگر کسی در آن ساعت برای انجام مقصود خویش در حرکت آید، از هر بد در امان است؟ و نیز از ساعتی برحذر می‌داری که هر که در آن آهنگ کاری کند، بدی او را احاطه می‌کند؟ هر کس که سخنان تو را تصدیق کند، قرآن را دروغ انگاشته و برای رسیدن به هر چه پسند اوست و پرهیز از آنچه ناپسند اوست، خود را از یاری خدا بی‌نیاز خواسته. از کسی که به سخن تو عمل کند، خواهی که به جای پروردگارش تو را سپاس گوید؛ زیرا تو به زعم خود، او را به ساعتی که به سود خویش دست می‌یابد و از زیان در امان می‌ماند، راه نموده‌ای. سپس روی به مردم کرد و گفت: ای مردم! از علم نجوم پرهیزید، مگر بدان مقدار که شما را در خشکی و دریا راه نماید؛ چراکه این علم به کهنات و پیشگویی منتهی می‌شود و منجم، کاهن است و کاهن همانند ساحر است و ساحر همچون کافر است و کافر در آتش جهنم. به نام خدای تعالی به راه افتید» (همان / خ ۷۹).

در این جملات، امام از فراگرفتن علم ستاره‌شناسی خرافی، خرافات مربوط به حرکت ستارگان و نیز پرهیز از توجه به غیر خدا را گوشزد نمودند.

علاوه بر این جملات، امام در جایی دیگر می‌فرماید: «عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ» (همان / خ ۱۸۲). عرب جاهلی معتقد بود که «انواء»، ستارگانی هستند که می‌توانند تأثیراتی را بر جهان و زندگی مردم بگذارند. اعراب حرکت بادها و باران‌های سیل‌آسا و سرما و گرمای آب و هوا را به سقوط (و ناپدید شدن) یک ستاره و سر برآوردن ستاره دیگر نسبت می‌دادند (ر.ک؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۰: ۸۷). همچنین، آن‌ها طول سال را با طلوع و غروب برخی ستارگان تطبیق می‌دادند و می‌گفتند: «هرگاه ستاره‌ای در مغرب غروب کند، همزمان با آن، ستاره‌ای دیگر در مشرق طلوع خواهد کرد و این طلوع را «نوء» می‌نامیدند (ر.ک؛ صبحی صالح، ۱۳۷۰: ۱۲۸). گفته شده که تعداد این طلوع‌ها و «انواء» در سال بیست‌وهشت بار بود و آن‌ها معتقد بودند که طلوع هر ستاره‌ای، باد یا بارانی را به همراه خواهد داشت. از این رو، در این خطبه نیز «عواصف: بادها» به «انواء: طلوع‌ها» نسبت داده شده‌است و به بیست‌وهشت ستاره که مطالع هر یک را معین می‌دانستند، قائل

بودند و می گفتند که در مدّت سال، هر سیزده شب، ستاره‌ای از آن ستاره‌ها در مغرب و وقت طلوع صبح ساقط می شود و ستاره دیگر در مقابل او در همان ساعت و در وقت سقوط ستاره طلوع می کند و می گفتند بارشی می بارد و هر بار آن را نیز منسوب به آن‌ها می دانستند و می گفتند: «مطرنا بنوء کذا» (نواب لاهیجی، بی تا: ۲۱). از دیگر خرافات، فال بد زدن می باشد. امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه می فرماید: «الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرُّقْيُ حَقٌّ وَالسَّحْرُ حَقٌّ، وَالْفَالُ حَقٌّ وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ: چشم زخم، افسونگری، سحر و فال نیک واقعیت دارد، اما فال بد زدن، سرایت در امور خرافی از یکی به دیگری درست نیست» (نهج البلاغه / ح ۴۰۰).

از دیگر رسوم اعراب جاهلی، آویختن زر و زیور و زنگوله بر مارگزیده بود و معتقد بودند که مارگزیده با این کار بهبود می یابد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵، ج ۸: ۱۵۶).

از خرافات دیگر عرب جاهلی این بود که اگر می خواستند وارد شهری شوند که از جن و وبای آن بیم داشتند، پیش از آنکه وارد شهر شوند، کنار دروازه آن می ایستادند و صدای خر درمی آوردند و گاه استخوان دنبالچه خرگوشی را به گردن خود می آویختند و آن را افسون جلوگیری از صدمه جن و بیماری وبا می پنداشتند (شرح شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۹: ۹۶).

۴. فرهنگ اجتماعی جاهلیت

در این بخش، به فرهنگ اجتماعی جاهلیت از قبیل زنده به گور کردن دختران، هوی و هوس در جاهلیت، عصبیت و کبر، جنگ و خونریزی، و میزان و نوع علم و دانش اعراب جاهلی پرداخته می شود.

۴-۱. زنده به گور کردن دختران

امیرالمؤمنین (ع) درباره زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت می فرماید: «فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ مِنْ بَنَاتٍ مَوْوَدَّةٍ: حالت‌های آنان ناپایدار از زنده به گور کردن دختران»

(نهج البلاغه / خ ۱۹۲). در شرح نهج البلاغه ابن میثم، درباره جمله «مِنْ بَنَاتِ مَوُودَةَ» آمده است:

«یکی از پیامدها و تبعات جهل و نادانی، زنده به گور کردن دختران بود؛ چنان که در قرآن ذکر شده است: ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ از دختران زنده به گور شده سؤال می‌گردد که به چه گناهی کشته شده‌اند! ﴿التکویر / ۹۸﴾ (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴: ۳۰۰). همچنین، قرآن کریم هم در شرح زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ و هرگاه یکی از آنان را به دختر مرده آورند، چهره‌اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرومی‌خورد از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، و از قبیله [ی خود] روی می‌پوشاند. آیا او را با خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ و چه بد داوری می‌کنند ﴿النحل / ۵۹﴾. اعراب جاهلی در صورت زنده به گور کردن دختران، به خود افتخار و در صورت زنده به گور نکردن آنها، از سوی عشیره و قوم خود تحقیر می‌شدند (ر.ک؛ کراجکی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱: ۶۶).

لازم به ذکر است که هرچند بسیار کم، افراد آزاده و شریفی بودند که با این سنت جاهلی مبارزه می‌کردند؛ مثلاً صعصعة بن ناجیه برای نجات دادن دختران از زنده به گور شدن، پول، شتر و اسب می‌داد و توانست ۳۶۰ دختر را از زنده به گور شدن نجات دهد و پیامبر کار او را بسیار بزرگ و پاداشش را نزد خدا محفوظ می‌دانست (ر.ک؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱۳: ۲۲۶).

از مهم‌ترین علت‌های زنده به گور کردن دختران، اسیر شدن آنان بود (ر.ک؛ کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۱۶۲ و ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴: ۳۰۰). همچنین، ترس از فقر، بر اساس آیه ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾ (الإسراء / ۳۱) نیز از دیگر علت‌های زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت بود.

۲-۴. لذت محوری و تبعیت از هوی و هوس

امیرالمؤمنین^(ع) هوی و هوس اعراب را مایه بدبختی و عقب ماندگی و جهل اعراب دانسته است و می فرماید: «وَأَهْوَاءُ مُنْتَشِرَةٌ: هوی و هوس در همه جا پراکنده بود» (نهج البلاغه / خ ۱). همچنین، نتیجه هوی و هوس را سرگشتگی آنان معرفی می نماید. ابن میثم درباره هوی و هوس عصر جاهلی در شرح خطبه ۹۵ می گوید:

«بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَحَاطِيُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَاسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ، وَاسْتَحَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَةُ الْجَهْلَاءُ، حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ^(ص) فِي النَّصِيحَةِ، وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ: اندیشه های باطل، آن ها را جذب خود کرده، به هلاکت رسانده بود و تکبر و غرور، آن ها را از طریق عدالت منحرف و به وادی لغزش و سقوط کشانده بود. از تواضع و فروتنی که سنت انبیای الهی است، پیروی نمی کردند. جهالت جاهلان آن ها را سبک سر کرده، به جاهایی پروازشان داده بود که هرگز سزاوار و شایسته نبود؛ مانند غارت اموال و فساد و تباهی در زمین، و به همین دلیل، دچار خفت و خواری و تهاجم های ناروا بودند» (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۲: ۳۹۹).

در شرح منهاج البراعه نیز آمده است: «قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ: هواهای باطل و آرای نادرست آن ها را فرا گرفته بود و به سوی پرتگاه های هلاکت می کشاند» (خویی، ۱۳۵۸، ج ۷: ۱۱۴). همچنین، هوی و هوس اعراب را به سوی رذایل اخلاقی و معاصی سوق می داد (ر.ک؛ موسوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۶). امیرالمؤمنین^(ع) برای هوی پرستی نتایجی چون انحراف از حق را معرفی می کند و نتیجه همنشینی با اهل هوی و هوس را فراموشی ایمان و جایگاه حضور شیطان بیان می کند (ر.ک؛ نهج البلاغه / خ ۱۷۶).

۳-۴. عصبیت و تکبر

تکبر به معنای اظهار برتری بر دیگران و خودداری از پذیرش حق است. «تکبر» بر وزن «تفعل»، از ریشه «ک - ب - ر»، صفتی نفسانی و ناپسند و نیز منشاء بسیاری از ردایل اخلاقی است. در برابر «کبر»، «ذلت» یا «ضعف» است (ر.ک؛ تهانوی، بی تا، ج ۲: ۱۳۵۸).

شخص متکبر گاهی استحقاق تکبر را دارد و گاهی شایستگی آن را ندارد و تنها بزرگی را به خود می‌بندد (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.:. ۶۹۷-۶۹۸). برخی کبر، تکبر و استکبار را در معنا نزدیک به یکدیگر دانسته‌اند (ر.ک؛ همان؛ زمخشری، بی تا: ۵۳۳ و الشرتونی اللبنانی، ۱۹۹۲م، ج ۲: ۱۰۶۱). تکبر گاهی نه در برابر دیگر انسان‌ها، بلکه در برابر خدا و به معنای خودداری از پذیرش حق و اذعان به عبادت برای اوست (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.:. ۶۹۷).

اعراب برای آباء و اجداد و نیز قبیله خود در مقابل بقیه افراد، تعصب می‌ورزیدند. تعصب، برگرفته از عصبیت و منظور از آن، خصلتی است که فرد را به حمایت از خویشان ظالم یا مظلوم خود وادار کند (ر.ک؛ ابن منظور، بی تا، ج ۱: ۶۰۶).

آتش عصبیت و کینه‌های جاهلی از جاهلیت تا زمان امیرالمؤمنین^(ع) در قلب برخی از مردم وجود داشت، به طوری که امام آنان را از این صفات رذیله برحذر می‌داشت: «صَدَقَهُ بِهٖ اَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ وَ اِخْوَانُ الْعَصْبِيَّةِ وَ فُرْسَانُ الْكِبْرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ» (نهج البلاغه / خ ۱۹۲). امیرالمؤمنین^(ع) پیروی از سران و بزرگانی را که به نژاد خود تکبر می‌ورزند، از اساس عصبیت معرفی می‌کند (ر.ک؛ همان).

آن حضرت یکی دیگر از خصوصیات جاهلیت را به خطا کشاندن تکبرشان بیان می‌کند: «وَ اسْتَرْكَبْتَهُمُ الْكِبْرِيَاءُ» (همان/ خ ۹۵). تکبر و غرور، مردم جاهلیت را از طریق عدالت منحرف و به سمت لغزش و سقوط کشانده بود. امیرالمؤمنین^(ع) درباره کبر و تعصب جاهلی می‌فرماید:

«فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَأَ الشَّنَّانِ وَمَنَافِخِ الشَّيْطَانِ
الَّتِي خَلَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَائِلِهِ وَ
مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ذَلِكَ عَنْ سِيَاقِهِ سُلُوسًا فِي قِيَادِهِ أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَتَتَابَعَتْ
الْقُرُونَ عَلَيْهِ وَكَبْرًا تَضَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ: خدا را خدا را از تکبر و خودپسندی، و
از تفاخر جاهلی بر حذر باشید؛ که جایگاه بغض و کینه و رشد و سوسه‌های
شیطانی است؛ که ملت‌های گذشته و امت‌های پیشین را فریب داده‌است، تا آنجا
که در تاریکی‌های جهالت فرورفتند و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند، و
به آسانی به همان جایی که شیطان می‌خواست کشانده شدند. کبر و خودپسندی
چیزی است که قلب‌های متکبران را همانند کرده تا قرن‌ها به تضاد و خونریزی
گذرانند و سینه‌ها از کینه‌ها تنگی گرفت» (همان/ خ ۱۹۲).

۴-۴. جنگ و خونریزی

امیرالمؤمنین^(ع) درباره خصوصیات زمان جاهلیت و جنگ آن‌ها می‌فرماید: «وَتَلَطُّ مِنَ
الْحُرُوبِ: در زمانی که آتش جنگ‌ها زبانه می‌کشید» (همان/ ۸۹). در جایی دیگر
می‌فرماید: «وَأَصْنَامٌ مَعْبُودَةٌ وَأَرْحَامٌ مَقْطُوعَةٌ: بت‌ها را می‌پرستیدند و از خویشاوندان
دوری می‌کردند» (همان/ خ ۱۹۲)؛ یعنی آن‌ها به سبب جنگ‌ها از ارتباط با خویشاوندان
خودداری می‌کردند.

این جمله‌های امام بیانگر جنگ و خونریزی در جاهلیت است. این جنگ و خونریزی
در میان اعراب رایج شده بود و قتل و غارت جزء شعار عرب بود، تا جایی که ممکن بود
پدر، پسرش را بکشد و بالعکس! (ر.ک؛ خوبی، ۱۳۵۸، ج ۳: ۳۶۳).

امیرالمؤمنین^(ع) در شرح یکی از رفتارهای مردم جاهلیت، خون‌ریز بودن آنان را بیان
می‌کند: «وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقَطِّعُونَ أَرْحَامَكُمْ» (همان/ خ ۲۶). اعراب جاهلی، ماه‌ها و
سال‌ها به بهانه‌های کوچک و گاه بچ با هم می‌جنگیدند. از نمونه‌های بارز آن جنگ‌ها،
جنگ فجار است و نیز جنگ‌هایی مانند داحس، غبراء و... که هر کدام عمر زیادی را از

حیات عرب می‌گرفت، حتی بر سر چیزهای کوچکی به جنگ می‌پرداختند، به طوری که جنگ بسوس به سبب یک ماده شتر برپا شد! (ر.ک؛ موسوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۴).

۴-۵. میزان و نوع علم و دانش

امیرالمؤمنین علی^(ع) در خطبه ۳۳ و ۱۰۴ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَهُ كِتَابًا: هَمَانَا خَدَاوَنَد سَبْحَانَ، حَضْرَت مُحَمَّد (ص) رَا مَبْعُوثَ فَرَمُود، دَر رُوزِ گَارَانِي كِه عَرَبِ كِتَابِي نَخَوَانْدَه بُوَد». همچنين، اعراب جاهلی، انسان‌های حکیم را خوار و ذلیل می‌شمردند: «وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ وَيَسْتَدْلُونَ الْحَكِيمَ» (نهج البلاغه / خ ۱۵۱). لازم به ذکر است که گرچه بی‌سوادی در میان بیشتر اعراب موج می‌زد، اما افرادی نیز بودند که از سواد بهره‌ای داشتند. نوشتن در میان اوس و خزرج به ندرت بود و تنها بعضی از یهود به کتابت عربی آگاه بودند و از میان کل این دو قبیله، تنها عده‌ای قدرت کتابت داشتند (ر.ک؛ بلاذری، ۱۹۸۸م: ۴۵۵). این دانش‌ها شامل علم انساب، علم ایام، علم ادبیات، شعر و خطابه بود که در ادامه به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

۴-۵-۱. علم انساب

یکی از علومی که اعراب جاهلی آن را می‌دانستند، علم انساب بود (ر.ک؛ ابن‌میشم، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۶). عقیل، برادر امیرالمؤمنین^(ع)، از سرآمدان علم انساب در زمان جاهلیت بود (ر.ک؛ انصاری، بی‌تا، ج ۷: ۲۴۸). دانشمندان علم انساب عرب به ریشه قبایل و بر تک‌تک آباء و اجداد قبایل احاطه کامل داشتند.

۴-۵-۲. علم ایام

یکی از علوم عرب که به عنوان نوعی «آگاهی علمی» تلقی شده، آگاهی به «ایام العرب» است؛ روزهایی که بر عرب گذشته، روزهایی است که قتل و کشتار، جنگ و

خونریزی بین قبایل مختلف صورت گرفته است؛ روزهایی که برای فاتح افتخار و برای مغلوب نیز سرافکنندگی محسوب می شد. این جنگ ها نشانگر قدرت فاتح بود و از آنجا که کثرت و قدرت و زور معیار برتری و شرافت بود، پس فاتح، شریف تر از قبیله مغلوب بود (ر.ک؛ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۵۷). مجموعه های ادبی عرب بسیاری از صفحات خود را به ذکر «ایام العرب» و وقایع آن روزها اختصاص داده اند (ر.ک؛ آلوسی، بی تا، ج ۲: ۶۸)؛ به عبارت دیگر، این دانش، دانشی تاریخی خصوصاً نسبت به جنگ ها بود.

۴-۵-۳. علم ادبیات، شعر و خطابه

اشعار عرب از لحاظ صوری، قالب های بسیار ادیبانه ای داشت، وسعت لغت عرب به همراه استعداد ویژه ای که در بهره گیری از انواع تشبیهات و استعارات بوده، می تواند وسعت این زبان را نشان دهد. شعر گفتن در میان عرب جاهلی، امری پررونق، و بازار شعر و شاعری بسیار گرم بود. آنان در مجالس عیش و عشرت، در میدان های جنگ و جدال، در مواقع سرودن مرثیه و تحریک به انتقام و یا نشان دادن فضل و برتری خود، به شعر گفتن می پرداختند. بازار عکاظ یکی از محل های معروفی است که معمولاً شاعران در آنجا اشعار خویش را می خواندند (ر.ک؛ همان، ج ۱: ۲۶۷).

۴-۶. اختلاف و تفرقه

امیرالمؤمنین^(ع) حال مردم زمان جاهلی را به حال فرزندان اسماعیل، اسحاق و یعقوب^(ع) بسیار شبیه می داند. اینکه آنان در اثر پراکندگی و نبود حکومتی واحد، نه تنها در سایه الفت با هم نبودند و به عزت نرسیدند، بلکه باعث شد که کسری ها و قیصرها بر آنان حکومت کنند و مشکلات عدیده ای در زندگی برای آنان به وجود آید:

«تَأْمَلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتِيهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَبَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ يَحْتَارُونَهُمْ عَنْ رَيْفِ الْأَفَاقِ وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ وَ خُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ وَ مَهَا فِي الرِّيحِ وَ نَكْدِ الْمَعَاشِ فِتْرُهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرٍ وَ وَبِرٍ أَدَلَّ الْأُمَمِ دَاراً

وَأَجْدِبَهُمْ قَرَارًا لَّا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةِ يَعْتَصِمُونَ بِهَا وَلَا إِلَى ظِلِّ أَلْفَةِ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا فَأَلَّا حَوَالُ مُضْطَرِيَّةٍ وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بَلَاءٍ أَزْلٍ وَأَطْبَاقٍ جَهْلٍ: در کار آن‌ها بیندیشید و به پراکندگی و تفرقه آن‌ها در روزگاری که کسری‌ها و قیصرها سرورانشان بودند، آن‌ها را از مرغزارها و دریای عراق و زمین‌های سرسبز می‌رانند و به زمین‌هایی می‌فرستادند که در آن‌ها گون می‌روید و بادهای تند می‌وزد و آنان گرفتار زندگی سخت و ناگواری می‌شدند. آنان را درویش و تهیدست و در شغل شترچرانی رها کردند، به گونه‌ای که از نظر مساکن، خوارترین ملت‌ها بودند و سرزمینشان بی‌آب و گیاه‌ترین زمین‌ها بود. نه دعوت حقی که به آن پیوسته باشند و نه سایه‌بان محبتی که به عزت و ارجمندی‌اش متکی باشند. احوال آنان پریشان و آرای آن‌ها گوناگون، قدرتشان پراکنده، گرفتار بلاهای سخت و نادانی‌هایی تو بر تو! (نهج‌البلاغه / خ ۱۹۲).

در شرح نهج‌البلاغه ابن میثم، درباره این مطلب آمده است:

«جنگ و جدال‌های فکری و اجتماعی و اختلاف و تفرقه مردم عرب که بلافاصله پیش از ظهور پیامبر اسلام وجود داشت، بسیار روشن است و برای هر کسی که اندک مطالعه‌ای از کتاب‌های سیر و تاریخ داشته باشد، واضح است که همین اختلاف‌های همه‌جانبه باعث شد که سلاطین جور و کسراهای دنیا بر آنان حکومت یافتند و آنان را دستگیر و از سرزمین‌های آباد و کرانه‌های دریای عراق و مکان‌های سرسبز جهان به طرف بیابان‌های بدون آبادی و لم یزرع تبعید می‌کردند» (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۴: ۲۹۷).

نتیجه‌گیری

در مفهوم‌شناسی جاهلیت، به موضوع تقابل جهل با عقل و حلم در قرآن و نهج‌البلاغه رهنمون می‌شویم. عقل، مفهوم جامعی است که شامل علم و دانش، فهم و تعقل امور، و عمل به اوامر الهی، حسنات و نیکی‌ها می‌شود. در مقابل، جهل، صفت فضیلت‌سوزی است که علم و دانش، فهم و عمل به دستورهای الهی را یکسره نابود می‌کند. جاهلیت

محدود به برهه‌ای از زمان نیست، بلکه مفهومی است که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها جاری و ساری بوده است. محیط جاهلیت، محیط جهل و نادانی توأم با سفاهت و خشونت بود. باورها، فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم جاهلی نیز بسیار منحن و دور از انسانیت بود. همچنین، فرهنگ جاهلی، ترکیبی از باورها و عقاید نادرست درباره خدا، آداب و رسوم غلط اجتماعی بود که منجر به عقب ماندگی آنان در زمینه‌های گوناگون در جامعه شد. علاوه بر این، در بررسی فرهنگ جاهلیت به آداب و رسوم برخورد می‌کنیم که در زندگی اجتماعی اکنون ما هم همان آداب و رسوم دیده می‌شود و باید زمینه جابه‌جایی فرهنگ جاهلی با فرهنگ اسلامی ایجاد شود.

منابع و مأخذ

قرآن.

نهج البلاغه.

ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابو‌حامد. (۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه. ج ۱. قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.

_____ . (۱۳۷۵). شرح نهج البلاغه؛ جلوه تاریخ. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. ج ۲. تهران: نشر نی.

ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷). النهایة فی غریب الحدیث و الأثر. ج ۴. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

ابن فارس، احمد. (بی تا). معجم مقاییس اللغة. ج ۱. قم: مکتب الاعلام الإسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). لسان العرب. ج ۳. بیروت: دار صادر.

ابن میثم بحرانی، میثم بن علی. (۱۳۶۲). شرح نهج البلاغه. ج ۲. قم: دفتر نشر کتاب.

ابن هشام حمیری معافری، عبدالملک. (بی تا). السیرة النبویة. بیروت: دار المعرفة.

انصاری قمی، محمد علی. (بی تا). ج ۲. تهران: بی نا.

البلاذری، أحمد بن یحیی. (۱۹۸۸م). فتوح البلدان. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

- تهانوی، محمدعلی بن علی. (بی تا). **کشاف اصطلاحات الفنون**. ج ۱. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (بی تا). **الصحاح**. تحقیق و تصحیح احمد عبد الغفور عطار. ج ۱. بیروت: دار العلم للملایین.
- حسینی شیرازی، سید محمد. (بی تا). **توضیح نهج البلاغه**. تهران: دار التراث الشیعه.
- خوانساری، جمال‌الدین محمد. (۱۴۰۸ق.). **شرح غرر الحکم و درر الکلم**. ج ۴. تهران: منشورات جامعه.
- الخوری الشرتونی اللبانی، سعید. (۱۹۹۲م.). **اقرب الموارد فی فصیح العربیه والشوارد**. ط ۲. بیروت: مکتبه اللبانی.
- دائرة المعارف قرآن کریم. (۱۳۸۹). ج ۲. قم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، مؤسسه بوستان کتاب.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). **المفردات فی غریب القرآن**. ج ۱. بیروت - دمشق: دار العلم الدار الشامیه.
- روح الامینی. محمود. (۱۳۶۵). **زمینه فرهنگ شناسی**. تهران: ایران چاپ.
- زمخشری، محمود بن عمر. (بی تا). **أساس البلاغه**. ج ۱. بیروت: دار صادر.
- شریف الرضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴ق.). **نهج البلاغه**. محقق و مصحح صبحی صالح. ج ۱. قم: هجرت.
- شکری الآلوسی، محمود. (بی تا). **بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب**. محقق محمد بهجة الاثری. بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیه.
- شوشتری، محمد تقی. (۱۳۷۶). **بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه**. ج ۱. تهران: امیر کبیر.
- الشهرستانی، محمد بن عبد الکریم. (بی تا). **الملل والنحل**. بیروت - لبنان: دار المعرفة - دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق.). **جامع البیان فی تفسیر القرآن**. ج ۱. بیروت: دار المعرفة.

- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة. (۱۴۱۵ق.). *تفسیر نور الثقلین*. ج ۴. قم: اسماعیلیان.
- علی، جواد. (۱۴۲۲ق. / ۲۰۰۱م.). *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*. ط ۴. بیروت: دار الساقی.
- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. ج ۳. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (بی تا). *کتاب العین*. ج ۲. قم: نشر هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد. (بی تا). *المصباح المنیر*. ج ۲. قم: مؤسسه دار الهجرة.
- قزوینی حایری، سید محمد کاظم. (۱۳۸۱). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: مطبعة المینمنا.
- کراجکی، محمد بن علی. (۱۴۱۰ق.). *کنز الفوائد*. تحقیق عبدالله نعمة. قم: دارالذخائر.
- الکلبی، ابو المنذر هشام بن محمد. (۱۳۶۴). *الأصنام*. تحقیق احمد زکی باشا. ج ۲. القاهرة - افست تهران (همراه با ترجمه): نشر نو.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق.). *الکافی*. ج ۴. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مغنیه، محمد جواد. (۱۴۰۰ق.). *فی ضلال نهج البلاغه*. ج ۳. بیروت: دارالعلم للملایین.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۶). *پیام امام امیر المومنین (ع)*. تهران: دارالکتب الإسلامية.
- موسوی، سید عباس. (۱۳۷۶). *شرح نهج البلاغه*. ج ۱. بیروت: دارالرسول الأکرم - دار المحجة البيضاء.
- نقوی قاینی خراسانی، محمد تقی. (بی تا). *مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه*. تهران: مکتبة المصطفوی.
- نواب لاهیجی، میرزا محمد باقر. (بی تا). *شرح نهج البلاغه*. تهران: اخوان کتابچی.
- هاشمی خویی، حبیب الله. (۱۳۵۸). *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*. ج ۴. تهران: مکتبة الإسلامية.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (بی تا). *تاریخ یعقوبی*. بیروت: دار صادر.